

و کز بوس دکنارش هم دهد
 امید کار از نیت در عشق
 بود آغاز آن خون خورده
 براحت کی بود آنکس ز لعل
 ز لینی بود بوسه ز ندیده
 بجز دیدارش نیت هر جوی
 چو دید از دیدن او بهر میند
 بان آورد روی حبت و جوار
 ز لعل او بوسه کام کید
 بی نظاره که کاید سوسه
 سخت از روی کل دیدن
 ز لینی وصل را بجهت چاره
 ز لینی بود خون از دیده برآ
 ز بیم هم باشد ریخته بوسه
 صفای زندگانی نیت در عشق
 بود اینجا شل از خود مردن
 که خون خوردن بود یا مردن
 بچای و خیالی آرمیده
 عیندانت خود را آرزوی
 ز دیدن خواست طبع او بکنای
 که آرد در کنار آن آرزو
 ز شکر در کنار آرام کید
 ز شوق کل چو لاله سپید زین
 ز کل دین بکل جیدن برود
 ولی میکرد از آن بوسه گناره
 ولی سپود از آن بوسه گناره

بر روی موج باد از سفر فریاد
 میان آن رزم بوسه شتابان
 چشم کین آهوی تهاقند
 ز لینی عقل و بوشن هر دو جان
 بکسان موکل است بختی
 برین بود تا نیمی از کارش
 اگر میخواست در صحرای شتابان
 ولی در ذات خود بود آن پرزاد
 مطالب کین ز لینی وصال بوسه
 چو بند سیدی دل در کنار
 اگر نبود بکف نقد و حالش
 ولی خوش بود از دل چکیده
 چو باید بهره چشم اشکبارش
 گرفته صفت ز کجری
 چو در برج حمل خورشید تابان
 بسوی کوه سفندان رونما
 سگ دنبال کش که ده مشابرا
 که در اندیش نگاه از هر گزنی
 بود از دست بیرون اختیار
 و کز میخواست شاه ملک جان
 ز شاهی و شتابان هر دو آزاد
 نیکو کار او هرگز قراری
 بقیه عشق با زد با بخیالش
 که افتد کاروی از دل بیره
 فتنه اندیش بوسه و گنارش
 و کز بهره